



## بر سر علم اسلامی چه آمده است؟

سیدحسین نصر / رحیم قاسمیان

خردنامه، ش ۱۰، دی ماه ۸۵



**چکیده:** این نوشته ترجمه سخنرانی دکتر سیدحسین نصر درباره علم اسلامی و علم غربی است. وی سه نوع گرایش در این مسئله را مطرح کرده است و دیدگاه سوم را که نظر خود ایشان است، بیشتر توضیح داده است. در این راستا نظریه راسل، عبدالسلام مطرح شده، سپس جریان‌های تاریخ نگاری علوم اسلامی به نقد کشیده شده و حرکت‌های مثبت در جهان اسلام در رابطه با اسلامی کردن علوم مدرن مورد بررسی واقع شده است.

خیلی‌ها بر این عقیده‌اند که اساساً چیزی به عنوان مشکل اسلامی علم وجود ندارد. آنان می‌گویند که علم، علم است و اسلام همواره مشوق علم بوده، پس دیگر مسئله‌ای نیست. اما این مسئله وجود دارد، چون در برخی از کشورهای اسلامی، بچه‌ها از وقتی که با قانون لاوازیه آشنا شدند و فهمیدند که آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، نماز خواندن را کنار گذاشتند. در همه کشورهای اسلامی، با شدت و ضعف متغیر، شاهد آن بوده‌ایم که مطالعه «علوم غربی» بر نظام ایدئولوژیک جوانان آن تأثیر بارزی برجا نهاده است. از سوی دیگر، تمامی کشورهای اسلامی، با انواع و اقسام حکومت‌هایی که دارند، به بچه‌های جوامع خود، علوم غربی را می‌آموزند. امروزه که شما این جا جمع شده‌اید، والدیتان، یا حکومت کشورتان، یا دانشگاهی که به آن وابسته هستید، هزینه تحصیلات شما را می‌پردازند تا علم غربی را با خود به جهان اسلامی ببرید. بنابراین با موضوعی سروکار داریم که در قلب مسایل جهان اسلام قرار دارد و اذهان بسیاری از متفکران اسلامی را به خود معطوف کرده است.

بازتاب اندیشه ۸۲

۲۲

بر سر  
علم اسلامی  
چه آمده  
است؟

من بحث امروز خود را با دسته‌بندی سه موضع اصلی موجود در جهان اسلام نسبت به علم مدرن آغاز می‌کنم و سپس به تشریح و تبیین دقیق‌تر موضوع می‌پردازم. اولین موضع این که شخص به مطالعه علوم می‌پردازد و نماز خود را هم می‌خواند و دستورات شرع را هم اجرا می‌کند و مشکلی ندارد. این موضع چیز تازه‌ای نیست و در سده گذشته هم در برخی محافل جهان اسلام وجود داشته و از نظر تاریخی سابقه آن به جمال‌الدین افغانی می‌رسد که اصلاح‌طلبی، جسور، فیلسوف، رجل سیاسی و پان‌اسلامیست بود.

بحث دوم او این بود که علم در اصل از جهان اسلام آمده و در نتیجه علوم اسلامی سرمنشأ و مسؤول تسلط غرب بر علم و بر جهان اسلام بوده است و ناگزیر کاری که مسلمانان باید بکنند این است که، بار دیگر زمام علم را به دست بگیرند تا بتوانند شکوه و عظمت گذشته خود را تکرار کنند و به یک تمدن قدرتمند و باشکوه مبدل گردند. به این ترتیب، جمال‌الدین، علم اسلامی و علم غربی را یکی فرض می‌کند. او از سوی دیگر، قدرت غرب را ناشی از علم می‌داند. سوم این‌که، او بر این باور است که اگر مسلمانان دوباره این علم را از غرب بیاموزند، آنچه را که زمانی داشتند و از ایشان گرفته شده بود، باز خواهند ستاند و به دوره پر شکوه گذشته باز خواهند گشت. این دیدگاه، تأثیر بزرگی بر جهان اسلامی و بر محافل مدرنیست آن، بر جان نهاد.

باید توجه داشت که در جهان اسلام، مدرنیست‌ها فقط یکی از سه گروه مهمی هستند که در سده نوزدهم پا به عرصه وجود نهادند. آن دو دیگر عبارتند از کسانی که امروزه آنان را «بنیادگرا» می‌خوانند که من به شخصه از این عنوان خوشم نمی‌آید و گروه سوم که به نوعی از «مهدویت» اعتقاد دارند. ما در حال حاضر با این دو گروه اخیر کاری نداریم و به مدرنیست‌ها می‌پردازیم. مدرنیست‌ها این تفکر جمال‌الدین را گرفتند و طی ۱۵۰ سال گذشته، پرچم نوعی ملی‌گرایی را در جهان اسلام به اهتزاز درآوردند. این ملی‌گرایی با مساوی قرار دادن علم با علم اسلامی و برداشت اسلامی از علم، هماهنگی خوبی پیدا کرد.

به طور کلی نیروهای مدرنیست در درون جهان اسلام تصمیم گرفتند پیامدهای علوم غربی را نادیده یا دست کم بگیرند و این طور احساس می‌کردند که اسلام به مراتب بهتر از مسیحیت می‌تواند با این موضوع کنار بیاید. آنان بر این باور بودند که در مسیحیت ضعفی وجود داشت و همان باعث شد تا در سده نوزدهم در برابر علم سر فرود آورد؛ ولی این امر در مورد اسلام رخ نخواهد داد. جالب این‌جاست که برخی از متفکران غربی هم دنباله‌رو این

نظریه بودند. این دیدگاه کماکان ادامه یافت و در مراکز چون «دارالفنون» در ایران، دانشگاه پنجاب در هند، دانشگاه فواد در مصر و دانشگاه استانبول و نظایر آنها ادامه یافت و به تدریج در سراسر جهان اسلام گسترش یافت. امروزه هر پنجشنبه غروب که به رادیو قاهره گوش دهید، سخنرانی یکی دو خطیب سرشناس را که مسلمانانی معتقد هم هستند خواهید شنید، که بعد از تلاوت آیاتی از قرآن که در آنها به «تعقل» و «تفکر» اشاره می‌شود، تلاش می‌کنند تا به طور «علمی» به تفسیر «قرآن» بپردازند و در واقع می‌خواهند اسلام را از طریق مفاهیم علمی مورد تأیید قرار دهند که امروزه موضعی بسیار قوی در جهان اسلام است.

اما این موضع، قطب معکوسی هم داشت و این قطب، علما یا محققان دینی جهان اسلام بودند که با تره‌های مدرنیستی مخالفت می‌ورزیدند و با شکل‌گیری تدریجی نهادهای سیاسی و اقتصادی غربی در جهان اسلام موافق نبودند. این علما یکسره با علم به مخالفت برخاستند و به این ترتیب این دوگانگی در جهان اسلام پدید آمد: از یک سو مدرنیست‌ها از مطالعه پیامدهای فلسفی و دینی علوم غربی در جهان اسلام سرباز زدند و از سوی دیگر، علمای سنتی از پذیرش هر آنچه با علم مدرن نسبتی داشت، اجتناب کردند. البته در این میان چند مورد استثنایی هم وجود دارد. این مخالفت خلأیی عظیم در حیات فکری جوامع اسلامی پدید آورد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که این امر تفسیر علما بود. من به شخصه فکر نمی‌کنم که همه آن تفسیر علما بوده باشد، بلکه تا حدی هم تفسیر را باید متوجه مقامات قدرتمند کشورهای اسلامی دانست و در واقع تفسیر هر دو دسته بود.

عنصر سومی را هم باید به این مجموعه اضافه کنیم و آن هم این است که درست همان موقعی که علم در جهان اسلام سرایت می‌یافت، یک جنبش اصول‌گرایانه و خشک مقدس نیز، در جهان اسلام و به ویژه در شبه جزیره عربستان شکل گرفت که ناشی از اقدامات محمد بن عبدالوهاب بود و به جنبش «وهابی» مشهور شد که امروزه در عربستان سعودی بسیار قدرتمند است. قدرت این جنبش در سده هیجدهم میلادی، یعنی ایام حیات عبدالوهاب به اوج خود رسید و دامنه آن به عربستان و از آن جا به مصر و سوریه هم رسید. جالب این جاست که علمای وهابی در سده نوزدهم، با هر گونه ابراز علاقه‌ای به علم و تکنولوژی مدرن مخالفت کردند. مدت‌ها گذشته تا آموزش علم و تکنولوژی در این کشور راه افتاد، و گرنه در سده نوزدهم میلادی علمای عربستان سعودی با هر کسی، چه شافعی و چه مالکی، که از علم دفاع می‌کرد، به مخالفت می‌پرداختند.

بازتاب اندیشه ۸۲

۶۶

بر سر  
علم اسلامی  
چه آمده  
است؟

موضع دومی که امروزه در جهان اسلام شاهدش هستیم و موضع شماری از روشن فکران خوش فکر و برجسته هم هست این است که، مشکل تقابل علم مدرن و اسلام، مشکلی فکری نیست، بلکه یک مشکل اخلاقی است. به اعتقاد آنان، مشکلات علم جدید، از ساخت و استفاده از بمب اتم گرفته تا تکنولوژی‌های پیشرفته مورد استفاده در جنگ و نظایر آنها، تقصیر علم جدید نیست، بلکه ناشی از برخورد اخلاقی با آن است و باید علم جدید را از پیامدها و کاربردهای آن جدا کرد. باید خود علم را گرفت و در نظام اخلاقی تازه‌ای به کار بست.

حال می‌رسیم به دیدگاه سوم، که خود من یکی از اولین مطرح کنندگان آن بوده‌ام و در بیست سال اخیر هواداران زیادی یافته است. بر اساس این دیدگاه علم جهان بینی خاص خود را دارد. علم در خلأ شکل نمی‌گیرد، کما این‌که در غرب در شرایطی ویژه و با پیش فرض‌های فلسفی خاصی در مورد ماهیت واقعیت، پدید آمد. تا از جرم ( $m$ )، نیرو ( $f$ )، سرعت ( $v$ ) و شتاب ( $a$ ) حرف می‌زنی، زاویه خاصی را برای نگاه به واقعیت برگزیده‌ای. «جرم» یا «نیرو» چیزهای ملموسی مانند میز و صندلی نیستند، بلکه مفاهیمی مجردند که در سده هفدهم و بر پایه برداشت خاصی از فضا، ماده و حرکت که نیوتن مطرح کرد، پدید آمدند. مورخان و فلاسفه علم در بیست و سی سال اخیر نشان داده‌اند که علم جدید، جهان‌بینی خاص خود را داراست و از ارزش‌های خاص خود بهره می‌برد. علم جدید در توضیح این مطلب که وزن و ساختار شیمیایی برگ فلان نوع کاج چقدر و چیست بسیار موفق است؛ اما مطلقاً نمی‌تواند به شما بگوید که معنای تغییر رنگ برگ درخت چیست. به عبارت دیگر، علم جدید می‌تواند «چگونه» را توضیح بدهد، اما به توضیح «چرا» نمی‌پردازد. اگر از استاد خود در مورد نیروی ثقل پرسید، فوراً فرمول آن را به شما می‌گوید، اما اگر از ماهیت این نیرو از او سؤال کنید، خواهد گفت که این سوال به فیزیک ربطی ندارد. بنابراین علم در بعضی عرصه‌ها بسیار موفق است و در عرصه‌هایی هم کارآیی نداشت.

در دهه ۱۹۵۰ و زمانی که در این دانشگاه به تحصیل فیزیک اشتغال داشتیم، برتراند راسل فیلسوف مشهور انگلیسی برای ایراد یک رشته سخنرانی به این جا آمد. یادم هست که او در این سخنرانی‌ها از علم مدرن سخن گفت و از جمله گفت که علم جدید با کشف ماهیت واقعیت سروکاری ندارد و دلایل مشخص و مستدلی هم برای این حرف خود مطرح کرد. آن شب که به خانه آمدم، تا صبح خوابم نبرد. پیش خودم فکر کردم که من به این دانشگاه عظیم و

معتبر مهندسی و علمی آمده‌ام تا از ماهیت واقعیت آگاه شوم و حالا یکی از مهم‌ترین و مشهورترین فیلسوفان زمانه به من می‌گوید که نمی‌توانم از ماهیت واقعیت مطلع شوم. این امر مسیر تازه‌ای در مسیر تحصیلات من باز کرد و من چند سال بعد عمر خود را، به موازات درس‌های فیزیک و ریاضی، به مطالعه فلسفه علم در این جا و بعد در دانشگاه هاروارد اختصاص دادم.

این رخداد در من این انگیزه را ایجاد کرد تا کوشش کنم و دریابم که چه شیوه دیگری برای نگرش به جهان وجود دارد و بر این اساس بود که عبارت «علم اسلامی» را ابداع کردم. بر اساس این دیدگاه، همان قدر که علم غربی به تمدن غربی وابسته است، علم اسلامی نیز به تمدن اسلامی اتکا دارد و از آن جا که علم نظام ارزشی خاص خود را داراست، در نتیجه مفید و ممکن است که تمدنی بیاید و علم تمدن دیگری را یاد بگیرد، اما در عین حال آن را از ارزش‌های آن تمدن مجزا کند و نظام ارزشی خود را در مورد آن به کار گیرد. بهترین نمونه و مثال آن هم درست همان کاری است که اسلام با علم یونانی و بعد از آن، اروپا با علم اسلامی کرد.

مسلمانان چه کردند؟ مسلمانان فقط به این بسنده نکردند که علم یونانی را بگیرند و این علم را با حفظ ویژگی‌های یونانی آن، به عربی ترجمه کنند؛ بلکه این علم را گرفتند و آن را به طور کلی متحول ساختند و به جزیی تفکیک‌ناپذیر از حیات فکری اسلامی بدل کردند. اگر شما به دقت و به طور عمیق کتاب‌های دانشمندان بزرگ مسلمان، چون ابوریحان بیرونی یا ابن سینا یا هر یک از دانشمندان آندلسی را بخوانید، خود را در یک فضا و جهان کاملاً اسلامی احساس خواهید کرد. با خواندن این آثار احساس نمی‌کنید که در یک فضای یونانی حضور دارید.

در دهه‌های ۱۰۳۰ و ۱۰۴۰ ترجمه کتاب‌های علمی از زبان عربی به زبان لاتینی آغاز شد و در واقع همین امر تحولات علمی بعدی در سده دوازدهم میلادی و همچنین در سده‌های پانزدهم و شانزدهم و هفدهم میلادی را به دنبال آورد. کاری که غربیان کردند این بود که، صرفاً کتاب‌های مورد نظر خود را از زبان عربی به لاتین برگرداندند. چند دهه اول، وضع درست همان طوری بود که در جهان اسلام جریان داشت، یا در چند سده اخیر در این منطقه جریان داشته است. به عبارت دیگر، غربی‌ها برای مثال کتاب‌های پزشکی ابن سینا را که ترجمه شده بود برمی‌داشتند و می‌خواندند، به نحوی که گویا به زبان عربی نوشته شده بود.

بازتاب اندیشه ۸۲

۲۸  
بر سر  
علم اسلامی  
چه آمده  
است؟

این ترجمه‌ها شاید خیلی دقیق و خوب نبودند، ولی به هر حال قابل فهم بودند و در دسترس قرار داشتند. اما فقط یک سده، نه بیشتر، طول کشید تا غرب بر این روند یادگیری مسلط شد و آن را از آن خود کرد.

حال از تمامی دیدگاه‌هایی که امروزه و تا به این جا برایتان شرح دادم، هیچ یک در دنیای اسلامی امروز قدرت مطلق را ندارد. وقتی از عبدالسلام تنها مسلمانی که جایزه نوبل در فیزیک را به خود اختصاص داده است پرسیدند که بر سر علم اسلامی چه آمده است؟ او پاسخ داد: هیچ چیز، فقط ثمره هر آنچه را مسلمانان در اصفهان و کوردوبا (قرطبه) کاشته بودند، امروز دانشگاه‌های «ام آی تی»، «فنی کالیفرنیا» و «کالج سلطنتی لندن» مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. اتفاقی که افتاده این است که جاها باهم عوض شده و نوعی ترجمه جغرافیایی رخ داده است. اولین و قدرت‌مندترین پدیده، سیلان و جذب دایمی علم و تکنولوژی غرب در تمامی کشورهای اسلامی، به اندازه ظرفیت جذب آنهاست.

پدیده دومی که امروزه جریان دارد، همین تلاش تدریجی برای مطالعه در درک معنا و فهم تاریخ علم اسلامی است. خیلی محترمانه که بگویم، در این زمینه مسلمانان واقعاً باید از خود خجالت بکشند و شرمند باشند. بگذارند چند نمونه عرض کنم: امروز حدود یک میلیارد مسلمان در جهان زندگی می‌کنند. در دو سده اول صدر اسلام، که مصادف است با سده‌های هفتم و هشتم میلادی، چیزی در حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون مسلمان زندگی می‌کردند. به‌رغم آن امپراتوری عظیم اسلامی، تعداد مسلمانان آن قدرها هم زیاد نبود. در همان دوره صد و چند ساله، از نظر تعداد و صرف نظر از جنبه کیفی درخشان و استادانه آنها، کتاب‌های بیشتری از فلسفه و علوم یونانی به عربی ترجمه شده بود. در واقع تعداد کتاب‌هایی که در آن دوره کوتاه از یونانی به عربی ترجمه شد، بیشتر از تمامی کتاب‌هایی است که در یکصد سال اخیر توسط مسلمانان در تمامی کشورهای اسلامی به عربی ترجمه شده است.

بیشتر کتاب‌های موجود در مورد تاریخ علم اسلامی، توسط محققان غربی از جمله جورج سارتن نوشته شده است. کتاب مشهور او به نام آشنایی با تاریخ علم به زبان‌های متعددی از جمله فارسی، اردو، عربی و دیگر زبان‌های کشورهای مختلف اسلامی ترجمه شده و در کوچه و خیابان‌های شهرهای این کشورها به فروش می‌رسند. علت آن هم واضح است، چون محققان و مورخان اسلامی تنبل‌تر از آن هستند که خودشان تحقیق کنند و کتابی در مورد تاریخ علوم اسلامی بنویسند.

مسلمانان هنوز تاریخ علم خود را نوشته‌اند و باید گفت که تاریخ نگاری علم، رشته مهمی است. اگر به تمامی کتاب‌های تاریخ علم که در غرب نوشته شده است نگاه بکنید، خواهید که همه آنها به نحو معجزه‌آسایی سده سیزدهم میلادی را سده پایان علم اسلامی معرفی می‌کنند. به عبارت دیگر، نویسنده و مورخ می‌خواهد چنین بگوید که کل علم و تمدن اسلامی در سده سیزدهم به نقطه پایان خود می‌رسد. دست روی هر چیزی که بگذارید، فلسفه اسلامی، علم اسلامی، تاریخ نجوم، تاریخ فیزیک، کیمیاگری، بیولوژی، همه اینها، به نحو معجزه‌آسایی در سده سیزدهم به نقطه پایان می‌رسند که البته دقیقاً همان دوره‌ای است که طی آن ارتباط سیاسی اسلام و غرب هم در آن قطع می‌شود. البته مسلمانان همیشه از این امر ناراحت و عصبانی می‌شوند، اما مورخان غربی کاملاً حق دارند که تاریخ اسلام را از زاویه دید خود مورد مطالعه قرار دهند و متفکران مسلمان هم کاملاً در اشتباهند که تاریخ خود را از زاویه دید مورخان غربی مطالعه می‌کنند. ما باید بتوانیم خودمان به طور مستقیم و بی‌واسطه، گویی که در برابر آینه‌ای ایستاده‌ایم، به خود و احوال خود بنگریم و برای این که بتوانیم چنین کنیم، نیازمند آن هستیم که تاریخ‌نگاری خاص خود را پدید آوریم و به مدد آن تاریخ علم اسلامی را بنویسیم.

من در سال‌های گذشته و طی بیست سالی که در دانشگاه تهران تدریس کردم، همواره احساس می‌کردم که دانشجویان ما نمی‌توانند بر این مشکل فراموشی دراز مدت حافظه تاریخی چیره شوند. غلبه بر آن کار دشواری بود. آنان می‌خواستند با چهره‌هایی چون بیرونی و خوارزمی و دیگران ارتباط برقرار کنند، اما این واقعه و شکاف طولانی چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. این را هم بگویم که این وقفه فقط توسط تاریخ خلق نشده است، بلکه ماحصل مطالعه تاریخ از چشم محققان غربی هم هست. همان طوری که پیشتر گفتم، حق دارند مدعی شوند که اسلام فقط تا آن زمانی جذابیت داشت که بر غرب اثر می‌نهاد و پس از آن جذابیت خود را از دست داد. در واقع از دید غربی، تاریخ اسلام به دو دوره فعالیت‌های پرثمر اولیه و زوال بعدی تقسیم می‌شود که در عرصه تاریخ علم، عنصر مهمی به حساب می‌آید.

این امر من را به معرفی سومین فعالیت مهمی که امروزه در جهان اسلام جریان دارد رهنمون می‌شود. ما تا آن جا که توانسته‌ایم، علم اسلامی را از منظر و دید خود مورد مطالعه قرار داده‌ایم، اما انجام دقیق و همه جانبه این کار زمان زیادی می‌برد و علت اصلی هم این است که ما همه دست نوشته‌های مرتبط با این موضوع را در اختیار نداریم. حدود سه هزار

بازتاب اندیشه ۸۲

۳۰  
بر سر  
علم اسلامی  
چه آمده  
است؟

دست نوشته در مورد پزشکی در هند وجود دارد که هیچ کس تاکنون زحمت مطالعه آنها را به خود نداده است. هزاران سند در یمن وجود دارد که کسی به آنها سر نزده است. اخیراً در لندن مؤسسه‌ای به نام «بنیاد فرقان» تأسیس شده است که کار اصلی آن، صرفاً جمع‌آوری دست‌نوشته‌های اسلامی از سراسر جهان است. این مؤسسه همچنین قرار است کارهای تحقیقی انجام دهد و مشخص کند که دست‌نوشته‌های اسلامی را کجا می‌توان پیدا کرد. مناطقی چون اتیوپی سرشار از گنجینه‌های اسلامی است و بسیاری از آنها به علوم اسلامی تخصیص دارد. البته این کار مدت زیادی طول خواهد کشید، اما دست‌کم بنای آن نهاده شده و تا همین جا پیشرفت‌هایی نیز حاصل شده است.

این سومین مرحله و قدم در راه اعتلای علم در جهان اسلام بر پایه یک منطق مستدل و برداشت اسلامی از علم است. بسیار جالب است بدانیم که برخی مکان‌هایی که در حال حاضر در آنها فعالیت‌های فکری و فرهنگی قابل توجهی انجام می‌شود، آن جاهایی نیستند که معمولاً و به لحاظ تاریخی مراکز بزرگ و مشهور تفکر اسلامی بوده‌اند که از لاهور تا تریپولی گسترده است. همان‌طور که می‌دانیم، به استثنای متفکران اسپانیایی، حدود نود درصد متفکران سرشناس اسلامی از این منطقه آمده‌اند. اما امروزه، یکی از مناطقی که در آنها کارهای زیادی انجام می‌شود، کشور مالزی است. معمولاً مالزی را کشور اسلامی کوچکی می‌دانیم که فقط ۵۵ تا ۵۷ درصد جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. اما به خاطر علاقه و توجه حکومت این کشور، کوشش‌های زیادی در مورد درک معنای علم اسلامی و این‌که چگونه می‌توان از علم موجود برای کشف دیدگاهی اسلامی نسبت به آن بهره گرفت، در آن انجام می‌شود.

کشور دیگری که امروزه کارهای زیادی در آن انجام می‌گیرد، کشور ترکیه است. معمولاً به خاطر سکولاریسمی که کمال آتاتورک بر ترکیه حاکم کرد، به این کشور به عنوان یک مرکز مهم تفکر اسلامی نگریسته نمی‌شود، اما در دهه‌های اخیر فعالیت‌های فکری فراوانی در این کشور صورت گرفته و سبب شده تا دیدگاه‌های تازه‌ای در آن مطرح شود. مهم‌ترین نشریه‌ای که در ترکیه در این باره منتشر می‌شود، عنوان «علم و تکنولوژی» را بر خود دارد و جالب این‌جاست که توسط ترک‌های سکولار انتشار نمی‌یابد، بلکه به دست عده‌ای مسلمان معتقد و علاقه‌مند به چاپ می‌رسد که به اسلامیت علم اسلامی علاقه دارند. من جداً اعتقاد دارم که در آینده‌ای نزدیک، متفکران ترکیه قدم‌های بزرگی در زمینه جهان‌بینی علوم اسلامی برخواهند داشت.



شاید جذاب‌تر از همه این‌ها، برنامه‌ای است که در حال حاضر در «دانشگاه علیگر» جریان دارد. همان‌طور که می‌دانید، دانشگاه علیگر یک دانشگاه مهم اسلامی است، که حالا با توجه به رخدادهایی که در هند می‌گذرد، اسلامیت خود را در خطر می‌بیند و این خود یکی از تراژدی‌های مهم چند دهه اخیر است. انجمن جدیدی تحت عنوان «انجمن اسلامی پیشرفت علم» (AMMS) تأسیس شده و این انجمن رایست، سی نفر از آدم‌های اهل علم از رشته‌های مختلف پزشکی، فیزیک، شیمی، بیولوژی و غیره تشکیل داده‌اند. هدف آنها در وهله اول جذب علم اسلامی و در کنار آن علم غربی است. چون به هیچ وجه امکان ندارد که بتوان بدون اشراف بر علم غربی، علم اسلامی را درک و جذب کرد. حتی بحث از این‌که می‌توان علم غربی را دور زد و کنار گذاشت، بحث پوچی است. اما نگاه و هدف ما باید مبتنی بر مبانی و اصول جهان‌بینی اسلامی و نگاه اسلامی به علم و طبیعت باشد. این یکی از بهترین کوشش‌هایی است که در حال حاضر در جهان جریان دارد.

و سرانجام به عقیده من کوشش‌های فرهنگی تازه‌ای نیز آغاز شده است. آنچه عده‌ای آن را «اسلامی کردن دانش» می‌خوانند و در سال‌های اخیر محبوبیت بسیار یافته، به جریان افتاده است و باید بگویم از این‌که بخشی از آن ناشی از نوشته‌های من در دهه ۱۹۵۰ و بعد از آن است، بخود می‌بالم و البته نقش «اسماعیل الفاروقی» فقید را هم نباید از یاد برد که چند سال پیش در فیلالنقیابا قتل رسید. رساله او تحت عنوان «اسلامی کردن دانش» اکنون در محافل دانشگاهی و علمی کشورهای اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد و به تدریج ثمرات خود را آشکار خواهد کرد. لازم به ذکر نیست که این کار تلاش و کوشش فراوانی از سوی اندیشمندان و روشن‌فکران جوامع اسلامی را می‌طلبد که باید عمیقاً با علم غربی آشنا بوده و در ضمن علم اسلامی را نیز به دقت بدانند، پیام جهانی «قرآن» را به خوبی درک کنند و برای رسیدن به این هدف، وقت و انرژی بگذارند. این وظیفه‌ای بسیار دشوار و پر زحمت است.

## ● اشاره

### ۱. مشکل تقابل علم مدرن و اسلام:

این گفته آقای نصر که «در همه کشورهای اسلامی، با شدت و ضعف متغیر، شاهد آن بوده‌ایم که مطالعه «علوم غربی» بر نظام ایدئولوژیک جوانان آن تأثیر بارزی بر جا نهاده است»، سخنی درست و انکارناپذیر است. عده‌ای از اندیشمندان معاصر را نظر بر این است که مشکل تقابل علم و اسلام، مشکل اخلاقی است نه فکری. اما نکته حائز اهمیت در این مسئله چند بعدی بودن موضوع است. یعنی فقط مشکل اخلاقی نیست که مسئله علم و

اسلام را پرچالش کرده است؛ بلکه غیر از جنبه اخلاقی، جنبه‌های دیگری مثل سیاسی حکومتی، اجتماعی و بین‌المللی در این مسئله به شدت تأثیرگذار بوده و تعیین‌کننده است. مثلاً پروفسور عبدالسلام که گوینده از آن سخن گفته، هنگامی که نظریات خود درباره تقارن و وحدت نیروها را مطرح کرد، غربیان (اعضای هیأت نوبل و دیگران) گفتند، به خاطر این‌که او از جهان سوم است جایزه بر او تعلق نمی‌گیرد و باید با یکی از دانشمندان غربی همکاری کرده و به طور مشترک جایزه را دریافت کنند که ایشان واینبرگ آلمانی را انتخاب کرد. این همه دانشمندان ایرانی و مسلمان (از سایر کشورهای اسلامی) در غرب هستند که همه زحمات طراز اولشان فقط به اسم غرب و دیگران تمام می‌شود.

## ۲. علم اسلامی:

تعبیر علم اسلامی تعبیر کهنی است که همه دانشمندان دوره اسلامی به آن تصریح کرده‌اند و ابداع امروزی نیست و در گذشته همه علوم طبیعی، ریاضی، اجتماعی، الهی (الاهیات فلسفی)، عرفان، فقه و همه علوم مرتبط با فهم قرآن و سنت، جزء علوم اسلامی بوده‌اند، اما فرآیند انتقال علوم به شیوه‌ای که گوینده محترم متذکر شده صورت نگرفته است.

این انتقال، انتقال عرفی، طبیعی و پارادایمی نیست و به همین جهت غرب اساساً با انتقال علم به ملل اسلامی به شدت مبارزه و مقابله می‌کند؛ بدین جهت شکل‌گیری علم اسلامی از طریق انتقال علم غربی به جهان اسلام عملاً غیرممکن است و راه و روش‌های دیگری نیاز دارد که نوعی تحرک و تکاپوی بومی است. و اگر با چنین حرکتی علم اسلامی احیا گردد واقعاً چیزی غیر آنچه که در غرب جریان دارد پدید خواهد آمد.

از این روش‌گیری دوباره علم اسلامی به دو عامل عمده نیاز دارد: یکی بهره‌گیری از دست‌آوردها و ره‌آوردهای علم نوین و دیگری بازخوانی علم اسلامی از همان نقطه‌ای که انقطاع صورت گرفته و به غرب رفته است.

از سوی دیگر، عنصر اصلی پیشرفت مسلمانان در دوره اسلامی، داشتن گزاره‌های بنیادی برای دستیابی به معارف والای علمی که به عنوان حقایق دینی (ظاهر کتاب و سنت) در دست مسلمانان بوده است و این معارف در مرحله گردآوری حائز اهمیت فراوانی بوده‌اند که با تلاش‌های حدود هشتصد ساله مسلمانان به مرحله دآوری علم رسید و این مسیر در انتقال! علوم اسلامی به غرب از بین رفت.

## ۳. کم‌کاری‌های مسلمانان:

مسلمانان در چهار پنج قرن اخیر به شدت از اصل علوم اسلامی دور شده‌اند به گونه‌ای که، حتی علوم محض اسلامی مثل کلام، فلسفه و عرفان اسلامی را آن‌گونه که باید تسلط باشند نیستند. بدین توضیح که بسیاری از جوامع علمی مسلمان در علوم اسلامی نیز چشم به

تحقیقات اسلام‌شناسان و شرق‌شناسان غربی دوخته و سخنان آنان را به عنوان علم اسلامی قبول دارند؛ در حالی که این روش اسلام‌شناسی با هیچ منطق و اصولی سازگار نیست. مسلمانان و اندیشمندان جهان اسلام اگر در پی استقلال علمی و تمدنی هستند، باید همه علوم خود را از متون اصلی خود تحصیل کرده و پیش ببرند. برای روشن‌تر شدن این مسئله توجه به این نکته مهم است: چون غربیان با اصول و مبانی اصیل اسلامی آشنایی ندارند و بر اساس برداشتهای ناقص و نادرست خود به نقد و بررسی مسائل مربوط به علوم اسلامی می‌پردازند و اهداف ویژه‌ای از این بررسی‌ها را دنبال می‌کنند، نتایج نادرستی به دست می‌آورند که برخی اندیشمندان معاصر با این گمان که چون غربی‌ها در این زمینه تحقیق کرده و حرف تازه‌ای دارند بدون تأمل کافی مطالب غلط و غیراسلامی و علمی آنان را در کتاب‌ها و مقالات خود مطرح و بررسی می‌کنند؛ مثل آثار روشن‌فکران مصری درباره عرفان و تفسیر قرآن.

در باب علم اسلامی چنین رویکردی نه تنها جهان اسلام را از جهالت و عقب‌افتادگی نجات نمی‌دهد، بلکه بیشتر از پیش در مسیر هلاکت و اضمحلال در تمدن‌های غیراسلامی می‌اندازد. چون نظریه‌گوینده در باب علم اسلامی در برخی جنبه‌ها به چنین رویکردی منتهی می‌شود، نادرست و مغالطه‌آمیز است.

#### ۴. تاریخ علم:

در باب تاریخ نویسی علوم اسلامی تذکر آقای نصر درست است و کم‌کاری‌ها و نقص‌های فراوانی در میان مسلمانان جریان دارد. اما نباید تلاش‌های بی‌وقفه گروه‌های تحقیقاتی بزرگی که در قم و تهران شروع شده و نتایج خوبی هم در انتظار دارد نادیده گرفته شود. وانگهی نباید تحریف‌های غرب درباره تاریخ علم را، که علوم را غالباً به خود نسبت می‌دهند مورد غفلت قرار گیرد. غربیان غالباً در همه تلاش‌های خود در زمینه تاریخ نگاری علم خواسته‌اند، اتصال چند هزار ساله‌ای برای تمدن و علم خود بتراشند؛ در حالی که حتی کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان نیز از ترجمه‌های عربی به لاتینی از یونان به غرب راه یافته است.